



ناگفته‌های
دهقان محمدی
سازنده مجسمه
آرش در «ساتور»

آرش را برای مردم ساختم، نه برای عکس مدیران!

باقی می‌ماند.
او از همکاری با رضا صیادی، رئیس وقت سازمان زیباسازی نیز یاد کرد: آقای صیادی مدیر اصولگرایی بود اما پای کار ماند و تا نصب مجسمه سعدی و بعدتر آرش کنار ما بود.
محمدی درباره مجسمه‌های بی‌کیفیت شهری گفت: من در دانشگاه تهران درس می‌دادم. دانشجویی داشتم که با دلار دو هزار تومانی قراردادی بستند و حالا آن قرارداد ۳۵ هزار دلار می‌ارزد. سیستم طوری بود که ایده را می‌گرفتند، مجسمه را می‌ساختند و فقط ده درصد حسن انجام کار را به صاحب ایده می‌دادند. دانشجوی تازه وارد هم مجسمه‌اش در شهر نصب می‌شد. نتیجه همین شد که شهر پر از مجسمه‌های بی‌ارزش شد. در لندن نصب اثر در سطح شهر مثل رفتن به تیم ملی است.
او با لحنی انتقادی افزود: من تمام مستنداتم را دارم و حتی خوشحال می‌شوم کسی شکایت کند تا آنها را ارائه بدهم. یک بار یونولیت را تراشیده بودند و زیر پل پارک‌وی گذاشته بودند، حتی فایبرگلاس هم نکرده بودند! این مربوط به دوره قالیباف بود. البته نمی‌توان گفت شخص او مسئول بود؛ همان‌طور که مجسمه آرش ربطی به زاکانی ندارد. او تا دو روز پیش از نصب نمی‌دانست چنین قراردادی وجود دارد. محمدی درباره ساخت مجسمه آرش گفت: اگر مجسمه حضرت مسیح در لبنان را کنار بگذاریم، آرش بزرگ‌ترین مجسمه فیگوراتیو خاورمیانه است. من اهل شمیرانم ولی کودکی‌ام در ونک گذشته و دوست داشتم در آن میدان کاری داشته باشم. پدرم ابتدا قبول نمی‌کرد، اما گفتم امسال ۸۰ ساله می‌شوی، بیا با هم انجامش دهیم. او ماکت را ساخت و من آن را بزرگ کردم. تنها جایی که با او اختلاف نظر داشتم درباره عضلانی بودن بدن آرش بود. گفتم باید مطابق استاندارد نسل امروز باشد که «اونجرز» می‌بینند.
او ادامه داد: بعد از پایان کار، مدیر جدیدی آمد که گفت این مجسمه تحریک‌کننده است و نباید نصب شود! شش ماه کار خوابید تا اینکه از دفتر آقای چمران تماس گرفتند و گفتند خجالت بکشید، بگذارید نصب شود. من تا لحظه آخر باور نمی‌کردم نصبش کنند. اما پس از نصب، ماجرا جنجالی شد. حتی در شبکه‌های خارجی بیوگرافی‌ام را پخش کردند. هنگام حمله موشکی هم روی داربست بودم تا کار را تمام کنم. حالا همان اثر به نماد مقاومت و جنگ دوازده‌روزه تبدیل شده است.

با نام کاوه فعال بوده، مجسمه حساسیت برانگیز شده است! بعدها که فضا آرام شد، دوباره آن را سر جایش برگرداندند.
این مجسمه‌ساز با گلایه از بی‌ثباتی مدیریتی گفت: در ایران، شانس شماست که کدام مدیر چقدر فرهنگی است یا از قیافه‌تان خوشش می‌آید! در پروژه مجسمه سعدی، نمی‌خواستند آن را نصب کنند چون کسی گفته بود سعدی سنی بوده. من دخالتی نکردم و کار را به مدیران میانی سپردم تا زبان آن فرد را بلد باشند. در نهایت قانعش کردند و اثر نصب شد.
او در ادامه از تجربه‌های دوران نوجوانی‌اش گفت: از ۱۷، ۱۸ سالگی از مجسمه‌سازی پول درمی‌آوردم. یادم هست مجسمه‌های از مادر و کودک داشتم که تنها صورت مادر و بدن کودک معلوم بود. تأیید اثر را به روحانی نایبایی سپرده بودند! آن قدر متعجب شدم که دچار یأس فلسفی شدم. واسطه برایش توضیح می‌داد شما یک کله‌قند تصور کنید که دو تا کله بالای آن پیدا است!
محمدی با انتقاد از کم‌توجهی مدیران شهری گفت: شهردار منطقه ۳ در تمام شش ماهی که در میدان ونک کار می‌کردیم حتی یک بار سر نزد، اما بعد از نصب مجسمه جشن گرفت و عکس یادگاری گذاشت! این پروژه سفارش سازمان زیباسازی بود نه شهرداری منطقه.
او درباره نحوه انتخاب برای ساخت مجسمه سعدی گفت: خودم خواستم که آن سفارش را بگیریم. در فنلاند فیلمی ساخته بودم و برای انجام کارهای پس‌تولید به ایران برگشتم. در دوران کرونا مرمت یکی از آثار آقای صدیقی به من پیشنهاد شد و این‌گونه دوباره به سازمان زیباسازی راه پیدا کردم، جایی که سال‌ها بایکوت شده بودم. مسابقه‌ای برای ساخت مجسمه سعدی برگزار شد. چون می‌دانستم داوران با من دشمن‌اند، ماکت را به نام دختر جوانی ثبت کردم. او اول شد و من بعداً گفتم کار از من است. مدیر مسابقه گفت پس الان به جرم کلاهبرداری ردت می‌کنیم! اما یکی از مدیران از کار خوشش آمد و گفت اشتباه چاپی بوده! این‌طور شد که پروژه سعدی را گرفتم و با کیفیتی انجام دادم که باعث شد سفارش مجسمه آرش را هم به من بسپارند.
محمدی تأکید کرد بخش زیادی از سانسور در جامعه از خود مردم می‌آید: مادرم به من یاد داده بود در مدرسه نگو در خانه‌مان چه می‌کنیم. برای بقا، یاد می‌دهند دروغ بگوئی. در مجسمه‌سازی ۹۰ درصد انرژی‌مان صرف جنگیدن با مسائل بیرونی می‌شود و فقط ۱۰ درصد برای کار هنری

دهقان محمدی، مجسمه‌سازی که با ساخت مجسمه آرش کمانگیر در میدان ونک به شهرت رسید، با حضور در برنامه «ساتور» و گفت‌وگو با منصور ضابطیان، از تجربه‌های خانوادگی، چالش‌های سانسور در هنر تجسمی و سرنوشت عجیب برخی از آثار پدرش گفت.
او با اشاره به پیشینه خانوادگی‌اش توضیح داد: خانواده من در ایتالیا زندگی می‌کردند اما بعد از انقلاب تصمیم گرفتند به ایران بیایند تا مملکتشان را بسازند. پدرم در استودیوی چینه‌چیتای رم جایگاه مهمی داشت، ولی وقتی به ایران آمد به خاطر قذغن بودن مجسمه‌سازی بیکار شد و حتی برای امرار معاش شومینه می‌ساخت. در آن دوران، پدرم بخش بزرگی از جایگاهش را مدیون مادرم است که با صبوری کنارش ایستاد.
محمدی در ادامه از نقطه عطفی در تاریخ هنر معاصر ایران گفت: سال‌ها بعد، آقای خامنه‌ای فتوایی دادند که با رعایت شرایطی، مجسمه‌سازی آزاد شد. بعد از پانزده سال بیکاری، پدرم نخستین مجسمه فیگوراتیو بعد از انقلاب را ساخت؛ مجسمه فنگری که در حادثه تصادف جان باخته بود. آن اثر هنوز زیر پل گیشا نصب است و حالا به مرمت نیاز دارد. او با اشاره به ماجرای تلخ مجسمه شاه‌عباس افزود: پدرم در ۲۳ سالگی برای ساخت مجسمه هفت‌متری شاه‌عباس سوار بر اسب انتخاب شد. او بعد از تحصیل در آکادمی رم، وقتی به ایران بازگشت با شهرداری روبه‌رو شد که اعتقاد داشت شهری که آسفالت ندارد، مجسمه نمی‌خواهد! برای محافظت از اثر، دستور دادند چاله‌ای بکنند و مجسمه شش‌تنی را در آن دفن کردند. سال‌ها بعد پدرم آن معاون بازنشسته را پیدا کرد، ولی وقتی برای گرفتن نشانی مجسمه رفت، مراسم سوم او در حال برگزاری بود و نشانی هرگز پیدا نشد. هنوز معلوم نیست مجسمه کجاست، شاید در یکی از پادگان‌های اصفهان دفن شده باشد.
محمدی گفت استاندار فرهنگی اصفهان اخیراً برای یافتن آن اثر با او تماس گرفته و وعده داده تمام امکانات لازم را در اختیارش بگذارد. او این رفتار را با برخورد ایتالیایی‌ها مقایسه کرد: در ایتالیا، مجسمه ناتمام ستارخان سال‌ها نگهداری شد، ولی در ایران مجسمه شاه‌عباس به خاک سپرده شد.
او افزود: پدرم بعدها مجسمه هفت‌متری کاوه‌آهنگر را ساخت که روی همان پایه شاه‌عباس نصب شد. اما کمتر از یک سال بعد در نماز جمعه به آن اعتراض کردند و شبانه پایین آوردند. گفتند چون گروهی سیاسی

